

سلام کودکانه

کار را باید به کار دان سپرد

مامان به بابا گفت: «این جارو برقی مشکل پیدا کرده. لطفاً می‌بری بدی درستش کنن؟» بابا گفت: «خودم درستش می‌کنم». بعد هم نشست پای جارو برقی که درستش کند. چند ساعتی طول کشید. بعد گفت: «فکر کنم درست شد». وقتی بابا سیم جارو برقی را زد، دیدیم اصلاً روشن نمی‌شود. ماما گفت: «حداقل قبلاً روشن می‌شد. این که خراب‌تر شد!» بابا هم که دیگر حوصله‌اش سر رفته بود، جارو برقی را به مغازه تعمیر لوازم خانگی برد و بعد نیم ساعت برگشت. ماما جارو برقی را امتحان کرد. مشکل جارو برقی برطرف شده بود. بابا خندید و گفت: «راست گفتن که کار را باید به کار دان سپرد».

ارسال نقاشی، قصه،
خاطره، عکس و ...

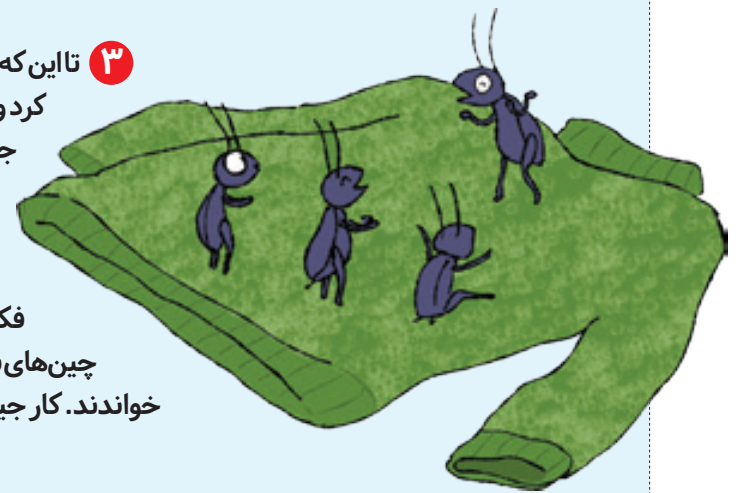
۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
۷۰۰۰۹۹۹



شهر قصه

هیولای سبز مهربان

۱ ماما با عجله لباس‌ها را روی طناب می‌انداخت، چون محسن دوست داشت زودتر به پارک بروند. عجله باعث شد ماما گیره زدن به لباس سبز محسن را فراموش کند. ماما و محسن که رفتند باد آمد و بلوز محسن را از روی طناب بلند کرد و روی درخت حیاط انداخت. جوجه‌های خانم گنجشکه، با دیدن پارچه سبز نزدیک لانه تعجب کردند. پاحنایی گفت: «روی نوک درخت یه کلاغ بزرگ نشسته، اگه صدامون رو بشنوه، میاد و ما رو می‌بره. بیاین بریم پشت هیولای سبز قایم بشیم.» جوجه‌ها پشت بلوز سبز محسن که به شاخه گیر کرده بود، قایم شدند تا کلاغ رفت. بعد از هیولای سبز که ساکت نشسته بود، تشکر کردند و به لانه برگشتند. چند لحظه بعد، باد تند آمد و بلوز را روی زمین انداخت.



۳ تا این که دوباره باد شدیدی آمد و بلوز محسن را از روی زمین بلند کرد و این بار نزدیک لانه جیرجیرک‌ها روی زمین انداخت. جیرجیرک‌ها داشتند برای آواز عصرگاهی آماده می‌شدند که متوجه حضور هیولای سبز نزدیک لانه‌شان شدند. شب قبل موقع اجرای آواز، نسیم خنک عصرگاهی، باعث آزار جیرجیرک‌ها شده بود اما آمدن بلوز محسن باعث شد فکری به ذهن آن‌ها برسد. آن روز عصر همه جیرجیرک‌ها لای چین‌های بلوز سبز نشستند و بدون این که سردشان شود، حسایی آواز خواندند. کار جیرجیرک‌ها تازه تمام شده بود و آن‌ها راهی لانه شده بودند.

شعر

چتر گمشده

بارون چقدر تند و تند
می‌ریزه از آسمون
چتر من الان کجاست؟
چه کار کنم خدا جون؟

کاشکی می‌شد که چترم
دوباره پیدا بشه!
بگیرمش تو دستم
روی سرم وا بشه!

شاعر: محبوبه
مصمصام شریعت

تصویر سازی ها: سعید مرادی



معرفی فیلم

گوسفند زبل ۲

وقتی برایتان مشکل یا درگیری ایجاد می‌شود، چه کار می‌کنید؟ یک گوشه می‌نشینید و دست روی دست می‌گذارید و هیچ کاری انجام نمی‌دهید یا فکر می‌کنید یا از دیگران کمک می‌گیرید و راه حل‌های مناسبی برای حل مشکلاتان پیدا می‌کنید؟ حتماً تا حالا شما هم مجموعه تلویزیونی «گوسفند زبل» را دیده‌اید و از تماشای آن لذت برده‌اید. گوسفند ناقلا و بامزه‌ای که همیشه برای حل مشکلات، فکرهای خوبی دارد. در فیلم «گوسفند زبل ۲»، گوسفند زبل با موجود فضایی بامزه‌ای به نام «لولا» آشنا می‌شود که قدرت‌های خارق العاده‌ای دارد. او می‌خواهد به دوست تازه‌اش کمک کند تا به فضا و پیش خانواده‌اش برگردد، اما... به شما پیشنهاد می‌کنم فیلم زیبا و جالب «گوسفند زبل ۲» را به همراه خانواده ببینید.

۲ بلوز محسن نزدیک لانه کفشدوزک‌ها روی زمین افتاد. مادر بزرگ کفشدوزک‌ها پایش زخمی شده بود. آن روز درد پایش بیشتر شده بود و نمی‌توانست از جایش تکان بخورد. با بالا آمدن خورشید، آفتاب وارد لانه کفشدوزک‌ها شده بود و داشت مادر بزرگ را اذیت می‌کرد. با افتادن بلوز محسن در نزدیکی لانه کفشدوزک‌ها، جلوی لانه آن‌ها سایه شد و مادر بزرگ نفس راحتی کشید. مادر بزرگ از هیولای سبز تشکر کرد. تا عصر هیولای سبز جلوی در لانه کفشدوزک‌ها بود.



۴ ناگهان باد تند آمد و بلوز سبز محسن را از جا بلند کرد و با خودش برد. فردا صبح وقتی ماما می‌خواست لباس‌ها را از روی طناب جمع کند، متوجه یک جای خالی روی طناب شد. کمی با خودش فکر کرد که جای خالی کدام لباس است که ناگهان چشمش به بلوز سبز محسن افتاد که از نرده بالکن آویزان بود. لباس را برداشت و با تعجب نگاهش کرد و با خودش گفت: «حتماً دیروز چون عجله داشتم فراموش کردم به این لباس گیره بزنم. حالا مجبورم دوباره این لباس را بشویم. اما این ردپاهای کوچولو مال کیه؟»



سرگرمی

بگرد و پیدا کن

دوستان گلم مشخص کنید هر کودک با
قلابش چه وسیله‌ای را می‌گیرد؟



آثار شما

دنیای نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. دوستان گلم اگه دلتون بخواد می‌تونین عکس‌هاتون رو هم برای ما در تلگرام به همراه نقاشی‌هاتون به شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ بفرستید، تا در کنار نقاشی و اسمتون، عکستون هم چاپ بشه.

علیا احسانی نیا
۴ ساله

چه کیفی داره باشم
پیش ماما و بابا
بخندم و بچرخم
شبیهِ پروانه‌ها



حسام آذرمی
۶ ساله

گریه حسایی گرسنه بود
همش تو دشت می‌دید سراب
دلش می‌خواست به جای گل
دور و برش باشه کباب



علی احسانی نیا
۷ ساله

دلم می‌خواد که یک روز
برم تو آسمونا
تو سفینه بشینم
پیش ماما و بابا



پارسا مهر
۱۰ ساله - آشنانه

نشسته روی شاخه
یه جغد با چشمای باز
وقتی که روز، شب میشه
می‌خونه شعر و آواز